



University of Tehran press

## Research in Contemporary World Literature

http://jor.ut.ac.ir, Email: [pajuhesh@ut.ac.ir](mailto:pajuhesh@ut.ac.ir)

p-ISSN : 2588-4131 e-ISSN: 2588 -7092

### A Comparative Study of the Themes of Oriental-Iranian Mysticism in Gabriel Garcia Marquez's One Hundred Years of Solitude Sakineh pirak 0000-0001-7531-9516

1. Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University.tehran. iran.E-mail: [pirak@pnu.ac.ir](mailto:pirak@pnu.ac.ir)

Article Info	ABSTRACT
<p><b>Article type:</b> Research Article</p>	<p>The purpose of comparative literature studies has arguably been to pave the way for a deeper understanding of the homogeneity of all literary works by taking a comprehensive look at artworks in different cultures. What is presented in this article is an attempt to prove that the treasure of Eastern-Iranian culture and literature has played a fundamental role in inspiring and creating many masterpieces in world literature. Gabriel García Márquez is one of those authors who created a unique example of his works under the influence of this rich heritage. The present paper first provides the definitions and features of magic realism. Then following a descriptive analytical method, it investigates the traces of the Eastern-world and in particular Iranian-Islamic mysticism in Gabriel García Márquez's One Hundred Years of Solitude (1967). Finally, by comparing the Sufi and surreal layers of the novel with their counterparts in Eastern-Iranian Sufi works, this paper reveals how Márquez was influenced by the introspection and ontology of great Iranian-Islamic writers' mystical works. The scientific result of this research shows that Márquez was influenced by the elements of Eastern-Iranian mysticism in One Hundred Years of Solitude. The most significant and common links between this novel and Eastern-Iranian mysticism are the disappearance of the borderline between reality and surreality and the union of the two, the characters' wonderful and extraordinary behavior in the story, and the achievement of truth through imagination.</p>
<p><b>Article history:</b> Received: 07 September 2022 Received in revised form: 23 January 2023</p>	
<p>Accepted: 19 June 2023</p>	
<p>Published online: Autumn 2024</p>	
<p><b>Keywords:</b> Marquez, One Hundred Years of Solitude, Impact, Oriental-Iranian Mysticism.</p>	
<p><b>Cite this article:</b> pirak, sakineh. "A Comparative Study of the Themes of Oriental-Iranian Mysticism in One Hundred Years of Solitude " <i>Research in Contemporary World Literature</i>,2024, 29 (2), 413-438. DOI: <a href="http://doi.org/10.22059/jor.2023.347411.2341">http://doi.org/10.22059/jor.2023.347411.2341</a>.</p>	
<p>© The Author(s). DOI: <a href="http://doi.org/10.22059/jor.2023.347411.2341">http://doi.org/10.22059/jor.2023.347411.2341</a>.</p>	<p>Publisher: University of Tehran Press.</p>





## بررسی تطبیقی درون‌مایه‌های عرفان شرقی-ایرانی در رمان صدسال‌تنهایی گابریل گارسیا مارکز سکینه پیرک<sup>۱</sup>

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: [pirak@pnu.ac.ir](mailto:pirak@pnu.ac.ir)

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۱۶</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۱/۰۳</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۹</p> <p>تاریخ انتشار: پاییز ۱۴۰۳</p> <p><b>کلیدواژه‌ها:</b> مارکز، صد سال تنهایی، تأثیرپذیری، عرفان شرقی-ایرانی.</p>	<p>هدف ادبیات تطبیقی همواره آن بوده است تا با نگاهی فراگیر به آثار هنری فرهنگ‌های گوناگون، راهی برای درک ژرف‌تر همگونی‌های آثار ادبی بیابد. آنچه در این مقاله ارائه می‌شود، تلاشی در اثبات این باور است که گنجینه‌ی فرهنگ و ادب شرقی-ایرانی نقش بسزایی در الهام‌بخشی و آفرینش شاهکارهای متعدد در ادبیات جهان داشته است و گابریل گارسیا مارکز از کسانی است که تحت تأثیر این میراث غنی، به خلق یکی از آثار منحصر به فرد خود دست‌یافته است. مقاله‌ی حاضر به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی پس از ارائه تعاریف و ویژگی‌هایی از رئالیسم جادویی، به بررسی رد پای اندیشه‌های عرفانی مشرق‌زمین به‌خصوص عرفان ایرانی-اسلامی در رمان <i>صد سال تنهایی</i> گابریل گارسیا مارکز می‌پردازد و با گزینش لایه‌های صوفیانه و فراواقعی این رمان و سنجش آن با موارد مشابه صوفیانه‌های شرقی-ایرانی، تأثیرپذیری مارکز از مشترکات درون‌نگری و هستی‌شناسانه بعضی از آثار عرفانی بزرگان ایرانی-اسلامی را نشان داده و به بیان باورهای درون پژوهانه‌ی این نویسنده در رمان مذکور می‌پردازد. دستاورد علمی این پژوهش نشان می‌دهد که مارکز در رمان <i>صد سال تنهایی</i>، تحت تأثیر درون‌مایه‌های عرفان شرقی-ایرانی بوده است. و مهم‌ترین نقطه‌ی پیوند مشترک رمان مذکور با عرفان شرقی-ایرانی، شکستن مرز میان واقعیت و فرا واقعیت و اتحاد این دو، رفتارهای شگفت و خارق العاده شخصیت‌های حاضر در داستان و شناخت حقیقت از راه تخیل است.</p>

استناد: پیرک، سکینه. "بررسی تطبیقی درون‌مایه‌های عرفان شرقی-ایرانی در رمان صدسال‌تنهایی گابریل گارسیا مارکز". *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، ۱۴۰۳، ۲۹، (۲)، ۴۳۸-۴۱۳.



DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2023.347411.2341...>

© نویسنده‌گان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

## ۱- مقدمه

رئالیسم که نخستین راه خود را از عرصه‌ی زندگی روزانه‌ی مردم آغاز کرد، در سده‌ی هجدهم در آستانه‌ی انقلاب فرانسه، به تجسم زندگی اجتماعی روی می‌آورد که از اصول اساسی آن «آشکار ساختن واقعیت نوین، نفوذ در جنبه‌های گوناگون آن و پژوهش درباره‌ی این جنبه‌ها، انتقاد بی‌امان از اصول فتودالیسم و اخلاقیات آن و کوتاه نیامدن در انتقاد از جنبه‌های منفی جامعه‌ی تکامل یابنده‌ی بورژوازی است» (ساچکوف ۳۵). رئالیسم مکتبی است که در آن آثار هنری بر مبنای واقعیت‌های اجتماعی آفریده می‌شوند و هنرمند بدون دخالت سلیقه و قضاوت‌های شخصی، به عنوان یک راوی، آینه‌ای از اجتماع خود را در قالب داستان در برابر دید مخاطب قرار می‌دهد. در این مکتب، همه چیز ریشه در واقعیات دارد و تمام سعی نویسنده بر آن است که اثری کاملاً واقعی ارائه دهد. هر شخصیت رئالیستی ضمن اینکه ویژگی‌های خاص خود را دارد، توصیف کننده‌ی قشر و طبقه‌ای است که از آن برخاسته است. البته بازتاب‌های این نوع توجه به مسائل اجتماعی و شخصیت‌های انسانی در آثار نویسندگان مختلف، متفاوت است به گونه‌ای که منتقدان، داستان‌های واقع‌گرایانه را متناسب با گرایش آنها به نحله‌ای خاص، در انواع و شاخه‌های متنوعی گنجانده‌اند که از آن میان رئالیسم بورژوا، رئالیسم انتقادی، رئالیسم سوسیالیستی، رئالیسم روان‌شناختی و رئالیسم جادویی قابل ذکر است.

اصطلاح رئالیسم جادویی<sup>۱</sup> برای نخستین بار توسط فرانس روه<sup>۲</sup>، هنرشناس و منتقد برجسته‌ی آلمانی در سال ۱۹۲۵ باهدف تفسیر و معنای آثار نقاشانی پست اکسپرسیونیست ابداع و نظریه‌پردازی شد. هنرمندانی که در تلاش بودند واقعیت روزمره‌ی پس از جنگ جهانی اول را به گونه‌ای جدید به تصویر بکشند (بیکر ۳۶). از دهه‌ی ۴۰ میلادی به تدریج ادبیات آمریکای لاتین با رئالیسم جادویی پیوند وثیقی برقرار می‌کند. در سال ۱۹۴۹ الخو کارپنتیر، نویسنده‌ی کوبایی که تاریخ آمریکای لاتین را آمیزه‌ای از حوادث غریب و شگفتی‌آور در متن واقعیات ملموس توصیف کرده، به بررسی رئالیسم جادویی در حوزه‌ی ادبیات داستانی می‌پردازد (همایون کاتوزیان ۱۲۹).

بنابراین می‌توان گفت که رئالیسم جادویی جنبش ادبی است که پس از جنگ جهانی دوم در نیمه دوم سده‌ی بیستم در ادبیات آمریکای لاتین مطرح و شکوفا شد و با رمان *صد سال تنهایی* گابریل گارسیا مارکز به سبکی جهانی در داستان نویسی مبدل گردید. این سبک ادبی از یک سو با بیان حقایق و واقعیات‌های جامعه با مکتب رئالیسم پیوند دارد و از سوی دیگر با استفاده از برخی عناصر، مانند خیال و وهم، رویا، عقاید شگفت‌انگیز، طالع‌بینی، اساطیر و توصیف‌های سوررئالیستی و... به قصه‌ها و داستان‌های عامیانه و اسطوره‌ها نزدیک می‌شود. با فراگیر شدن رئالیسم جادویی در داستان نویسی

<sup>۱</sup> Magic Realism

<sup>۲</sup> Franz Roh

جهان، سخن سنجان بسیاری به بررسی و تحلیل این گونه‌ی ادبی پرداختند و تفاسیر و تعاریف کمابیش یکسانی از آن به دست دادند که این تعاریف، نشان از گستردگی چارچوب معنایی آن دارد؛ و همین گستردگی معنایی و ابهام در اصول حاکم بر این شیوه، برخی منتقدان ایرانی را بدین باور رسانده است که رئالیسم جادویی شاخه‌ای از مکتب واقع‌گرایی و روش و شگرد تازه‌ای برای ارائه‌ی داستان و تحول بخشیدن به آن است و مکتب ادبی مستقل و جدیدی شمرده نمی‌شود؛ چون که ضوابط و اصول عام، بر آن حاکم نیست (جمال میر صادقی و میمنت میر صادقی ۳۱۳، سید حسینی ۳۱۸). می‌توان ادعا کرد که رئالیسم جادویی ریشه و پیشینه‌ای به بلندای تاریخ دارد. بی‌گمان انسان آغازین آنچه را که انسان مدرن امروزی ناممکن و ناباور می‌داند، واقعیتی مسلم می‌پنداشته است.

«انسان‌های جوامع بدوی که نسبت به پدیده‌های طبیعی و روانی خویش معرفتی عقلی و علمی نداشتند، حوادث و پدیده‌های روانی خویش را بر طبیعت فرا افکندند و حوادث و پدیده‌های طبیعی را به جریان‌ها و پدیده‌های روانی بدل کردند و بدین ترتیب عطش روحی خود را برای شناخت و توجیه پدیده‌های طبیعی و روانی و نیز تحقق آرزوهای خود از چشمه‌ی خیال‌هایی سیراب کردند که از تخیل فعال آنان می‌جوشید» (پورنامداریان ۱۸۱).

بنابراین آمیختن دنیای واقعی و فرا واقعی، تنها ویژه‌ی دوران جدید نبوده بلکه چه بسا در قرن‌های گذشته با توجه به شرایط فرهنگی، اجتماعی و علمی حاکم بر جوامع، افزونتر از اکنون بوده است و سرزمین‌های شرقی از جمله ایران، زادگاه بسیاری از اسطوره‌ها و افسانه‌هایی می‌باشد که دستمایه‌ی اصلی نویسندگان برای خلق آثار هنری شده است. بر این اساس می‌توان گفت که ریشه‌های نخستین رئالیسم جادویی نه در آمریکای لاتین بلکه در مشرق زمین و به گذشته‌های دور برمی‌گردد و اعتراف نام آوران رئالیسم جادویی به این نکته خود گواهی روشن بر این ادعاست. بورخس<sup>۱</sup> در پیشینه مطالعاتی خود، از فلسفه چینی به خصوص تائوئیسم و آموزه‌های بودایی و تصوف نام می‌برد (گیبرت ۱۴۶). گارسیا مارکز، از هزار و یک شب نام می‌برد که در سبک نویسندگی و آفرینش‌های ادبی او بسیار تاثیرگذار بوده است (گارسیا مارکز، بهترین داستان‌های کوتاه ۱۳۵). بررسی و تطبیق درون مایه‌های اصطلاحات عرفان شرقی - ایرانی با عناصر داستانی رمان صد سال تنهایی به ویژه شیوه‌ی رئالیسم جادویی، نشان می‌دهد که مارکز به قابلیت‌های پنهان متون عرفانی شرقی - ایرانی نظر داشته و در نوشتن رمان خود از آنها الهام گرفته است.

## ۲- بحث و بررسی

<sup>1</sup> Borges

### رئالیسم جادویی و عرفان

وجود ویژگی‌های مغایر با رئالیسم مانند خیال، رؤیا، عقاید شگفت، طالع بینی، اساطیر دینی، داستان‌های جن و پری و توصیف‌های سوررئالیستی در بخش‌هایی از متون عرفانی، سبک آنها را به رئالیسم جادوی نزدیک کرده است، چنانکه نویسندگان بزرگ رئالیسم جادویی نیز گفته‌اند، پیوند این شیوه با باورهای عمومی، اسطوره‌ها و افسانه‌ها، سحر و جادو متون عرفان شرقی به ویژه متون روایی و داستانی اهل تصوف، انکار ناپذیر است. تجربه‌های عرفانی که در کتابهای عرفانی آمده بر پایه‌ی گزارش حکایت‌ها و داستان‌هایی درباره‌ی عارفان و مشایخ صوفیه است. این تجربه‌های عرفانی شامل مواردی می‌باشد که بسیاری از آن امروزه غیر ممکن و ناشدنی می‌نماید، مجموعه‌ای از خوارق عادت می‌باشد که از آن با عنوان کرامات یاد می‌شود. در واقع می‌توان گفت فراواقعیت در رئالیسم جادویی، گوئی بریده‌ای از جهان بینی سمبولیسم عرفانی و سوررئالیسم است. در سمبولیسم عرفانی صوفیان، جهان محسوس را سایه‌ی عالم بالا می‌دانند و معتقداند که هر چه در این جهان است رمزیت از امر کل و حقیقت مطلق. جان صوفی مشغول امر کل است از این جهت رؤیت کل مطلق و فنای در کل و اتحاد با آن والاترین و شیرین‌ترین تجربه‌های عارفانه به شمار می‌رود (فتوحی ۲۱۰). در دو مکتب سمبولیسم عرفانی و سوررئالیسم انسان با ندا و آوای درونیش اسرار کیهان را ادراک می‌کند در حالی که خودآگاه او از وجود این ناشناخته‌ها بی‌خبر است. همان‌طور که مارکز از این ندای درونی در آغاز پیدایش سرزمین اسطوره‌ای ماکوندو، بهره برده است. در این فرآیند دل عارف جایگاه تجلی عینیاتی می‌شود که نه به چشم سر، که به چشم سرّ دریافتنی می‌باشند. از سوی دیگر اساساً عرفا به تکیه بر عقل صرف، بسنده نمی‌کنند و بر این باورند که شناخت حقیقی از راه خیال صورت می‌گیرد (اسدی امجد ۲۱).

کاملاً آشکار و مبرهن است که عرفان اسلامی تا چه اندازه‌ای برای تخیل ارزش قائل بوده و تخیل را شرط لازم برای درک واقعیت دانسته است. این تخیل گسترده که در مرزهای واقعیت متجلی می‌شود، در واقع همان نقطه‌ی مشترک و نقطه‌ی کانونی است که رئالیسم جادویی را به عرفان و تصوف پیوند می‌زند. در حکایت‌های متون عرفانی، شاهد آمیختن واقعیت و خیال به نسبت‌های گوناگون هستیم. بنابراین می‌توان ادعا کرد که متون عرفانی با توجه به ذکر کرامات عجیب و خیالانگیز و درعین حال باورکردنی و واقعی برای مردم دوره خود، دارای نخستین رگه‌های رئالیسم جادویی در ایران و بلکه در مشرق زمین می‌باشد.

نگارنده بعد از بررسی و تفحص در بانک‌های اطلاعاتی فارسی و با مرور پیشینه‌ی پژوهش‌های ثبت شده با محوریت مارکز و آثار او،

به این نتیجه رسید، تحقیق مدونی که با عنوان این پژوهش سازگار باشد و اهداف آن را بیان کند، انجام نگرفته است. با اینکه از میان آثار مختلف مارکز، در ایران، فقط *رمان صدسال تنهایی* او، همواره مورد بحث بوده و بیشترین سهم را در پژوهش‌ها به خود اختصاص داده است؛ ولی از لحاظ کمی، تعداد پایان‌نامه‌های فارسی، که از انگلستان یک دست تجاوز نمی‌کند، و همچنین مقالات چاپ شده در مجلات علمی پژوهشی فارسی درباره این نویسنده و آثار او و یا حتی معرفی صرف وی، به بیش از چند ده عنوان نمی‌رسد. در ذیل به تعدادی از مقالات فارسی منتشر شده درباره مارکز و *صد سال تنهایی* اشاره می‌شود.

مریم حق روستا و رامین وحید زاده در مقاله‌ی «بررسی تطبیقی - بینامتنی تأثیر گابریل گارسیا مارکز بر ادبیات داستانی فارسی با تأکید بر مقایسه‌ی دو اثر *صدسال تنهایی* و *بالون مهتا*» از طریق رویکرد ترامنتی ژنت به مقایسه‌ی این دو اثر از لحاظ محتوایی، روایت زمانی و شخصیت پردازی پرداخته‌اند. در مقاله‌ی «بررسی تطبیقی رمان *صد سال تنهایی* و رمان *عزاداران بیل*» محمدعلی آتش‌سودا و اعظم توللی با بررسی شخصیت‌ها، مسائل اجتماعی و سیاسی دو سرزمین ایران و آمریکای لاتین در این دو اثر به این نتیجه می‌رسند که نویسندگان این دو رمان در واقع، داستان زندگی خودشان را بیان می‌کنند و به دلیل مواجهه با خفقان اجتماعی و نبودن آزادی بیان در این دو سرزمین، سبکی از نگارش، به نام رئالیسم جادویی را برای بیان مقاصدشان انتخاب کرده‌اند. زینب صابر و نادر شایگان فرد در مقاله‌ی «بررسی تطبیقی- انتقادی تأثیرپذیری رمان *طوبا* و معنای *شب* از رمان *صد سال تنهایی*» با تأکید بر درون مایه‌ی جدال سنت و مدرنیته «عناصر بینامتنی دو رمان را در مواجهه با مدرنیته مورد بررسی قرار داده و چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که در جدال سنت و مدرنیته، واکنش *صد سال تنهایی*، به طور واضح انتقادی اعتراضی و صریح می‌باشد ولی در *طوبا* و معنای *شب* با موضع‌گیری معشوش، سردرگم و تا حدودی منفعلانه روبرو هستیم. مریم حق روستا در مقاله‌ی «تفاوت میان رئالیسم جادویی و رئالیسم شگفت‌انگیز و نقش زاویه دید در آنها با بررسی آثار گابریل گارسیا مارکز و آلخوکارپنتیر» به این نتیجه می‌رسد که در مطالعه‌ی ساختار متون هر دو سبک دو عنصر اصلی دیدگاه و زاویه دید و فضای داستان، نقش اساسی و غیرقابل اجتنابی در ارائه تفاوت‌ها ایفا می‌کنند.

درمیان این پژوهش‌های محدود انجام گرفته به زبان فارسی، رمان *صدسال تنهایی* عمدتاً از بعد تطبیق با رمان‌های مختلف و بیشتر از جنبه‌ی مولفه‌های رئالیست جادویی مورد بررسی قرار گرفته است. بنابراین پرداختن به موضوع درون مایه‌های عرفان شرقی- ایرانی در رمان *صدسال تنهایی* و

بررسی تاثیر پذیری نویسنده از درون‌مایه‌های عرفان شرقی ایرانی، کاری نو است که می‌تواند به برجسته‌کردن زوایای فکری مارکز از این دیدگاه، کمک نماید.

### مختصری دربارهٔ گابریل گارسیا مارکز

گابریل خوزه گارسیا مارکز، از چهره‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آمریکای لاتین و از شاخص‌ترین نویسندگان جهان سوم در ششم مارس سال ۱۹۲۸ میلادی در آرکاتاکای کلمبیا<sup>۱</sup> که روزگاری بخشی از کشتزارهای موز را تشکیل می‌داد، به دنیا آمد. پدرش گابریل الیخو گارسیا<sup>۲</sup>، تلگرافچی بود و مادرش سانتیاگو مارکز<sup>۳</sup>، به سرشناس‌ترین خانوادهٔ آرکاتاکا تعلق داشت. سال‌های اولیه کودکی مارکز در خانه‌ی پدر بزرگ و مادر بزرگش سپری شد که بعضی از شخصیت‌های داستان‌های مارکز به شدت تحت تأثیر این دوره از زندگی اوست (زرشناس ۱۱). او در بوگاتا پایتخت کلمبیا به مدرسه رفت؛ ولی تحصیلات گابریل به خاطر جابه‌جایی‌های مداوم خانواده قطع و وصل می‌شد. او سرانجام در سال ۱۹۴۶ دبیرستان را به پایان برد و با تشویق خانواده وارد دانشکده‌ی حقوق شد؛ اما با بالا گرفتن خشونت و ترور سیاسی در کشور، دانشگاه تعطیل شد و گابریل به منطقه‌ای ساحلی در کارائیب رفت تا روزنامه‌نگار شود؛ به قول خودش زیباترین شغلی که در جهان وجود دارد (سماکار ۵). در سال ۱۹۴۸ مارکز اولین مقاله‌ی خود را در روزنامه «ال یونیورسال» منتشر کرد و آرام آرام با انتشار نوشته‌هایش به موفقیت رسید. او در اولین کتاب خاطراتش با عنوان «زنده/م که روایت‌کنم» نوشت که دوران کودکی سرچشمه الهام تمام داستان‌های وی بوده‌است. مارکز تحت تأثیر پدر بزرگش، نیکلاس مارکز، که شخصیتی آزادی‌خواه بود، آگاهی سیاسی پیدا کرد. «کهنه سربازی با سبیل کلفت، خلق و خویی غیر قابل تصور، پر قدرت و حاکمی در سرزمین خانه، که از یک سو ترس را به دل مارکز می‌کشاند و از طرفی دیگر با محبت بی‌بدیل پشتیبانی‌اش می‌کرد» (گارسیا مارکز، بهترین داستان‌های کوتاه ۱۸). مادر بزرگش، ترانکیلینا<sup>۴</sup>، بیشترین تأثیر را برشگرد داستان‌نویسی‌اش داشت. «مادر بزرگ برایش قصه می‌گفت یا داستان‌های خانوادگی تعریف می‌کرد. خاطرات مادر بزرگ آکنده از سحر و جادو، خرافات و چیزهای خارق‌العاده بود و شب‌ها، قصه‌هایی از آدم‌های مرده و جهان دیگر بر زبان می‌آورد که مو بر تن گابریل سیخ می‌شد (۲۲). در واقع مادر بزرگ گابریل، پل ارتباطی او با بازمانده منسوخ حکایت‌های اسطوره‌ای و حس و حال جادویی آنها بود. مارکز نخستین رمان خود را در سال

<sup>۱</sup> Aracataca Colombia

<sup>۲</sup> Gabriel Eligio Garcia

<sup>۳</sup> Santiago Marquez

<sup>۴</sup> Trankilina

۱۹۴۵ با نام *طوفان برگ* منتشر کرد. البته پیش از آن داستانی با مایه‌های ترسناک و وهم‌آلود به نام *تسلیم سوم* نوشته بود. او دو کتاب معروف کسی به سرهنگ *نامه نمی‌نویسد* و *ساعت نحس* را هم در سال ۱۹۶۱ منتشر کرد. گابریل در سال ۱۹۶۵ شروع به نوشتن *رمان صد سال تنهایی* کرد و آن را در سال ۱۹۶۷ به پایان رساند. *صد سال تنهایی* در بوینس آیرس منتشر شد و به موفقیتی بزرگ و چشمگیر رسید. مارکز در سال ۱۹۸۲ به خاطر این رمان، برنده‌ی جایزه نوبل ادبیات شد و بنیاد نوبل در بیانیه‌ی خود، او را «شعبده باز کلام و بصیرت» توصیف کرد. گفتنی است *رمان‌های صد سال تنهایی*، *پاپیز پدرسالار* و *عشق سال‌های وبا* معروف‌ترین آثار مارکز را تشکیل می‌دهند. گابریل گارسیا مارکز در روز پنجشنبه ۱۷ آوریل ۲۰۱۴ در سن ۸۷ سالگی در خانه‌اش در مکزیکوسیتی درگذشت. جسد وی فردای آن روز سوزانده شد و بخشی از خاکستر جسد به زادگاهش کلمبیا منتقل گشت.

#### رمان صد سال تنهایی

مارکز، نویسنده پرآوازه‌ی سبک رئالیسم جادویی از چهره‌های آشنا در ذهن ایرانیان می‌باشد که شاهکار وی تحت عنوان *صد سال تنهایی* گیراترین رمان نیمه دوم قرن حاضر شناخته شده است. در این اثر بی‌نظیر واقع‌گرایی، فراواقعیت و اسطوره، چنان خوش نشسته‌اند که شگفتی و تحسین همگان را برمی‌انگیزند. متن این کتاب گزارش افسانه‌ای- واقعی از زندگی و روان انسان‌ها در شهر تخیلی ماکوندو<sup>۱</sup> از زمان پیدایش و انزوا تا زمان نابودی است. راوی این رمان پیری فرزانه و کیمیاگر است که به شرح زندگی شش نسل خانواده بوئندیا<sup>۲</sup> که در دهکده‌ای به نام ماکوندو ساکن می‌شوند، می‌پردازد. ناپدید شدن و مرگ بعضی از شخصیت‌های داستان به جادویی شدن روایت‌ها می‌افزاید. صعود رمدیوس به آسمان در مقابل چشم دیگران، کشته شدن همه پسران سرهنگ آئورلیانو بوئندیا<sup>۳</sup> توسط افراد ناشناس از طریق هدف گلوله قرار گرفتن پیشانی آنها که علامت صلیب داشته و طعمه مورچه‌ها شدن آئورلیانو، نوزاد تازه به دنیا آمده آمارانتا اورسولا<sup>۴</sup>، از این موارد است. به اعتقاد بسیاری، او در این کتاب، سبک رئالیسم جادویی را ابداع کرده است. داستانی که در آن همه‌ی فضاها و شخصیت‌ها، واقعی و حقیقی هستند، اما ماجراهای داستان مطابق روابط علی و معلولی شناخته شده دنیای ما، پیش نمی‌روند. این رمان به خاطر طرح اندیشه‌های جهانی و انسانی، سبک شاعرانه و ماورای انسانی و رهایی تخیل از تنگنای درون، به موقعیت جهانی رسید. *رمان صد سال تنهایی*، روایت زندگانی خاندان تنها، از خود

<sup>1</sup> Macondo

<sup>2</sup> Buendia

<sup>3</sup> Colonel Aureliano Buendia

<sup>4</sup> Amaranta Orsola



بیگانه و مسخ شده‌است که تمام احساسات، نیازها و آرمان‌های بشری زنده و پویا را به نمایش می‌گذارد. تاریخ ماکوندو، توصیف زندگی انسان‌های مسخ شده‌است؛ کسانی که دیکتاتوری سرنوشت آنها را برای پهنه‌ی پیکار و زندگی میزاید و سپس نابود می‌کند. بی‌تردید جهان داستانی مارکز، به شدت متأثر از رفتار و گفتار پدر بزرگ و مادر بزرگ و اطرافیانش بوده‌است؛ به گونه‌ای که در بسیاری از داستان‌هایش شخصیت‌هایی که می‌آفریند به طرز قابل ملاحظه‌ای به این گروه نزدیک است و به شکلی غیر مستقیم از زندگی و شخصیت افراد خانواده اش وام می‌گیرد.

### بررسی فصل‌های رمان

صد سال تنهایی داستانی است درباره‌ی هفت نسل از خانواده‌ی بوئندیا. روزی خوزه آرکادیو بوئندیا از محل زندگی خود کوچ می‌کند و دهکده ماکوندو را برای سکونت انتخاب می‌نماید. اما چرا خوزه آرکادیو بوئندیا محل زندگی را ترک می‌کند؟ او در یک درگیری، پرودنسیو آگیلار<sup>۱</sup> را می‌کشد و به مجازات این جرم باید عقیم شود. برای همین، محل زندگی را ترک می‌کند. یک شب، رویای ماکوندو را می‌بیند. شهری از آینه‌ها، که جهان را در خود منعکس می‌کند و نشان می‌دهد. به محض اینکه بیدار می‌شود، تصمیم می‌گیرد ماکوندو را در کناره‌ی رود پایه‌ریزی کند. ماکوندو یکی از نمونه‌های ساختن اتوپیا در ادبیات داستانی است. خوزه آرکادیو اعتقاد داشت ماکوندو باید دور تا دور با آب محصور شود. برای همین ماکوندو تبدیل به جزیره‌ای می‌شود که با جهان بیرون تا سال‌ها هیچ ارتباط و پیوندی ندارد. البته به جز سالی یکبار حضور گروه کولی‌ها در جزیره. جنگ و درگیری‌های داخلی، ورود بیگانگان، عشق، نفرت، حسادت، مرگ، ازدواج و تولد، اساس همه‌ی اتفاقاتی است که در این کتاب و برای نسل‌های مختلف خانواده بوئندیا رخ می‌دهد.

این رمان بیست فصل دارد. فصل اول و دوم، چگونگی تاسیس شهر آینه‌ای به نام ماکوندو می‌باشد. نخست خوزه آرکادیو بوئندیا و همسرش آن را بنا می‌کنند. سپس کولی‌های مهاجر، به سرپرستی پیری فرزانه به این مکان وارد می‌شوند و کیمیاگری و علم و دانش ارمغان این گروه به ماکوندو است. پس از این افراد، تاجران، صنعتگران و بیگانگان چهره‌ی تمدن پاک و بی‌آلایش شهر را تغییر می‌دهند. فصل سوم شرح حوادث بی‌خوابی، فراموشی و ازدست‌دادن حافظه یا همان کوردلی است که ناگهان پیر مرموز از راه می‌رسد و بیماری مردم شهر را درمان می‌کند. این پیر از آغاز آفرینش ماکوندو تا زمان نابودی، سایه‌ی پایان‌ناپذیر خود را در چهره‌ی خدا، پیامبر و ولی بر شهر آینه‌ای گسترانیده است و سرنوشت تغییر‌ناپذیر این قوم را می‌نویسد. فصل چهارم تا پانزدهم، شرح مفصل جنگ‌های داخلی

<sup>1</sup> Prodnasio Agilar

پایان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، حضور سرطان‌وار بیگانگان به‌ویژه آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و پیشرفت موزکاری است. این سه جریان، فساد، فحشا و بی بندوباری را با خود به همراه دارد و ماکوندو را به جهنم زمینی تبدیل می‌کند و زمینه نابودی این سرزمین را فراهم می‌نماید. فصل پانزدهم شرح اعتصاب کارگران صنعت موز و کشتار کارگران به دست نیروی ارتش است. در فصل شانزدهم طوفانی گرم چهار سال و یازده ماه و دو روز طول می‌کشد و ماکوندو را به کلی ویران می‌کند. این طوفان مانند طوفان نوح شهر را از وجود آلوده بیگانگان پاک می‌کند و کوشش برای استحکام پایه‌های خانواده آغاز می‌شود. اما با همه‌ی تلاش‌ها از این فصل تا پایان فصل بیستم مرگ فرسایشی ماکوندو ادامه می‌یابد تا سرانجام نابود می‌گردد. براساس پیشگویی پیر فرزانه جهانگرد، پس از نابودی کامل ماکوندو و خاندان بوئندیا، این سرزمین با دیوارهای بلورین بسان بهشت به زندگی ادامه خواهد داد.

#### نشانه‌هایی از آثار سمبولیک عرفان شرقی- ایرانی در صد سال تنهایی

در این بخش سعی بر آن است تا چند موضوع پایه که ویژگی‌های جادویی به رمان بخشیده‌است مورد بررسی قرارگیرد؛ موارد ماورایی و فوق‌طبیعی، که اثر را به آثار سمبولیک عرفانی نزدیک می‌کند. این موضوعات عبارت‌اند از:

الف: سرزمین خیالی ماکوندو

ب: پیری مرموز با دانش بی پایان

ج: بهبودی بیماری روان به دست پیر

د: پوستی به زبان سانسکریت شامل تقدیر و سرنوشت هفت نسل

#### سرزمینهای خیالی در عرفان شرقی- ایرانی و سرزمین خیالی ماکوندو

در فرهنگ اسلامی، وقایع اساطیری در عالم مثال، مشاهده و ادراک می‌شوند. عالم مثال، عالم رمزهاست یعنی عالم مجردی که نه جهان تجربه و تحقیق است که قابل ادراک با حواس باشد و نه جهان انتزاعی مورد ادراک عقل. بنابراین ادراکش به مدد خیال یا مخیله‌ی فعال، مستلزم تأویل رمزهایی است که در جهان واسط و عالم بسیط یعنی عالم برزخ و میانجی بین عالم محسوس و جهان معقول برهم انباشته‌اند. (ستاری ۱۳۸) به نظر هنری کربن<sup>۱</sup>:

«جهان دیگری هم وجود دارد که اقلیم هشتم را تشکیل می‌دهد. عقلا و حکمای باستان، به این جهان اشارت کرده و گفته‌اند که بیرون از جهان محسوس، عالم دیگری هم وجود دارد، واجد صورت و بُعد، که در مکان گسترده شده بدون اینکه مع‌الوصف، صورت ابعاد و وسعتی داشته باشد، مشابه ابعاد و

<sup>1</sup> Henry Corbin

صورت و عرصه‌ای که ما در جهان طبیعی مشاهده و درک می‌کنیم. هر چند آنچه در این جهان محسوس وجود دارد در آن عالم هم نظیری دارد. مقصود ابعاد محسوسه نیست بلکه ابعادی نمونه‌ای و تصویری (مقادیر مثالیّه) است». (۵۵)

اگر این باور یونگ را بپذیریم که شهر نماد یکپارچگی انسان است؛ تمامیتی که از بین نمی‌رود (یونگ، *روان‌شناسی تحلیلی* ۱۵۴). آنگاه باید اعتراف کنیم که هر کدام از سرزمین‌های صور مثالی با هر دیوار و از هر جنس و استحکامی که باشد و هر حادثه‌ای، سفرنامه‌ی درون انسان است خواه این سفر با کشف و شهود عارفانه و رسیدن به معرفت الهی همراه باشد خواه با سیر خواب و خیال شاعرانه‌ی انسان‌هایی که از حقایق تلخ زندگی‌شان در رنج و ریاضت‌اند. «بنابراین آفرینش سرزمین‌های عرفانی، بازتاب یا بازنمایی تصویر جهان معنوی به شکلی محسوس و ملموس است؛ محملی برای تمرکز حواس و تأمل، نمودار سیر آفاق و انفس و راهی آیینی که سالک و زائر باید آن را بپیماید» (دوبوکور ۱۰۷). مارکز در کتاب *بوی درخت گویاو* در گفت و گوی مفصلی که با دوستش، پلینو مندوزا دارد، اعتراف می‌کند که ماکوندو پیش از این که نقطه‌ای در کره زمین باشد، یک وضعیت روحی است. «مشکل گذر از چهارچوب یک دهکده به یک شهر نبود؛ بلکه مشکل گذری بود بدون نشانی از تغییر غم غربت» (گارسیا مارکز ۹۰). این غم غربت همان دور ماندن از هستی ازلی و گم شدن در جیفه‌ی بی‌ارزش دنیوی است. این گذر مشکل، همان گذرگاه سیر آفاق و انفس است که سالک به سختی آن را می‌پیماید. بنابراین مارکز نیز مانند عرفای ایرانی، حوادث قلمرو نفس و درون و روح انسان را به سرزمین مثالی یا اقلیم هشتمی به نام ماکوندو کشانده‌است که قدرت‌ذهنی و خیال‌پردازی نویسنده در این چهارچوب ستودنی و بی‌نظیر می‌باشد.

#### سرزمین‌های مثالی در آثار ایرانی و ماکوندو

در ادبیات کهن ایرانی، ایرانیان بنیانگذار سرزمین‌های مثالی هستند. سرزمین‌های هورقلیا، جابلسا و جابلقا، کوه‌قاف، قلعه‌ی مسین یا دژ رویین، سداسکندر، هنگ افراسیاب یا دژ آهنین، ورجمکرد، گنگ دژضحاک، مسجد مهمان‌کش مولانا و... نمونه‌هایی از سرزمین‌های لامکان هستند. جغرافیای عرفانی، رهاورد سفر به درون و نهان‌بینی و جستجوی دل است. در این جغرافیا، شمال و جنوب و شرق و غرب به هم می‌پیوندند و اقلیمی ماورای هفت اقلیم جهان مادی پدید می‌آورد. در *مثنوی معنوی*، ورود عاشق مرگ جوی به مسجد مهمان‌کش مولانا در واقع سفر به اعماق ناخودآگاه و کوچه‌پس کوچه‌های دل انسان است. مولوی در دفتر سوم و حکایت مسجد عاشق‌کش قصه‌ی شخصی را نقل می‌کند که به شهر غریبی می‌رسد و می‌خواهد در مسجد شهر بیتوته کند. اما این مسجد، مسجدی معمولی نبود. هرکس شب در آن می‌خوابید، صبح جنازه اش را بیرون می‌آوردند و از این رو به مسجد مهمان‌کش

معروف شده بود. مهمان که از جانش سیر بود و پروای جان نداشت، آماده بود تا پی به طلسم این مسجد ببرد. بنابراین با اصرار جوان و علی‌رغم مخالفت مردم آن شهر جوان وارد مسجد شد و آنجا خوابید:

«نیم شب آواز با هولی رسید / کآیم آیم بر سرت ای مستفید  
 پنج کرت این چنین آواز سخت / می‌رسید و دل همی شد لخت لخت» (زمانی، مثنوی  
 معنوی، ۳د، ب ۲۵-۴۲۲۴)

اما مسافر غریب سینه سپر کرد که آماده ام تا جانم را بستانی و با این کلام، طلسم مسجد شکسته شد و طلا و جواهر بود که بر سر مرد ریخت و او را به ثروت رساند. منظور مولانا از طلا و جواهر غنای دل و جان است؛ عاشق کیمیاگر با ورود به مسجد دل، که شهری افسانه‌ای و خیالیست وجودش را کیمیاگری می‌کند و و مس وجودش به زر بدل می‌شود:

«علم جویای یقین باشد بدان / و آن یقین جویای دیدست و عیان  
 می‌کشد دانش بینش ای علیم / گر یقین گشتی بینندی جحیم» (ب ۲۱-۴۱۲۰)

سفرهای عارفانه اسکندر در شاهنامه، سفر ناخودآگاه و ضمیر پنهان است و از نهمین جادویی انسان حکایت می‌کند. اسکندر در سفر به همین سرزمین‌های لامکان، با عجایب بسیار آشنا می‌شود؛ به ظلمات می‌رود و آب حیات را می‌بیند، در بازگشت از سرزمین فرا واقعی یا جوج و مأجوج، در کوهی به خانه‌ای عجیب می‌رسد؛ خانه‌ای از یاقوت زرد آراسته با قندیل‌های بلور و چشمه‌ای آب شور، که در میان این خانه می‌جوشد. در کنار این چشمه، مرده‌ای عجیب بر تخت افتاده است که وقتی اسکندر به این خانه وارد می‌شود، از چشمه آب شور خروشی می‌شنود که به او از زمان مرگش خبر می‌دهد:

«خروش آمد از چشمه آب شور / که ای آزر مرد چندین مشور  
 بسی چیز دیدی که آن کس ندید / عنانت کنون باز باید کشید  
 کنون زندگانی کوتاه گشت / سر تخت شاهی بی‌شاه گشت» (فردوسی، ج ۵، ب ۱۵۱۷-)

(۱۵۱۵)

این سرزمین‌های خیالی را با ماکوندوی مارکز می‌توان سنجدید. زیرا سرزمین عرفانی مارکز نیز، سفر به ژرفای روان، خواب، واقعه، سروش‌غیبی و آوای درون و کشف سرزمین‌های ناشناخته‌ی فراواقعی را در پی دارد. در ادبیات آمریکای لاتین، مارکز شهر اسطوره‌ای ماکوندو را آفریده است «ماکوندو که در روی هیچ نقشه‌ای به چشم نمی‌خورد، مارکز خود آن را خلق کرده است. شهرک گرمسیری کوچکی که یک سویش باتلاقی است و در سوی دیگرش رشته کوهی به چشم می‌خورد (گاریسیا مارکز، صد

سال تنهایی ۱۶). ماکوندو سرزمین بلورین است؛ دهکده‌ای که دیوارهای آن از آینه ساخته شده است. این سرزمین را خوزه آرکادیو بوئندیا ساخته است سرزمینی که از همه طرف در محاصره آب است (۲۷). با توجه به تشابه سرزمین ماکوندو و حوادث آن با نمونه‌های ایرانی که پیشینه‌ی چند هزار ساله دارند، احساس می‌شود که این نویسنده توانسته است از منابع صوفیانه‌ی ایرانی برای ارزش و غنای بیشتر اثر خود استفاده کند. به منظور اجتناب از تطویل کلام، در ذیل به صورت مختصر، ویژگی‌ها و تشابهات تعدادی از این سرزمین‌های مثالی با ماکوندو ذکر می‌شود.

#### الف) ماکوندو و گنگ دژ

شهر خیالی ماکوندو را با بسیاری از دژها و شهرهای اسطوره‌ای مشرق‌زمین می‌توان مقایسه کرد. یکی از این دژها، گنگ دژ است. گنگ دژ به نام‌های بهشت‌گنگ، گنگ بهشت، گنگ‌دژهوخت هم آمده است. در *شاهنامه*، دژیست میان کوهی خوش آب و هوا که سیاوش در توران ساخت و وصف آن در *بندهشمن* چنین آمده است: «هفت دیوار زرین و سیمین و پولادین و آهنین و برنجین و آبگینگین (شیشه‌ای) و کاسگینین (به گوهر آراسته) دارد» (اورشیدری ۴۱۲). دیوار ششم و هفتم گنگ دژ که به شیشه و گوهر آراسته است، با دیوارهای ماکوندو هم جنس می‌باشد؛ زیرا دیوارهای خانه‌ها در ماکوندو رویایی خوزه آرکادیو نیز، از آینه است.

«تعداد آنها در طول زمانی که از کوه‌ها عبور می‌کردند زیاد شده بود و در عین حال به دلیل خستگی مفرط چیزی نمانده بود که جانشان را از دست بدهند همان شب، خوزه آرکادیو بوئندیا خواب دید که در آن نقطه، دهکده‌ای زیبا و پر جنب و جوش ساخته شده که دیوار خانه‌هایش از آینه است. در خواب از کسی پرسید که آن دهکده چه نام دارد و در پاسخ نامی را شنید که تا آن لحظه به گوشش نخورده بود. آن شخص آن دهکده را ماکوندو نامید». (گارسیا مارکز، *صد سال تنهایی* ۴۵)

در باور صوفیانه‌ی ما، آینه، همان دل و جام جهان‌بین است که قدرت لایزال پروردگار را بازمی‌تاباند. اگر این آینه از رخ، زنگار بزداید، جایگاه جلوه‌گری خداوند است. آینه بازتاب حقیقت درون قلب و آگاهی است (شوالیه و گبران ۳۲۳). شیخ شبستری می‌گوید:

«جهان را سر به سر آینه‌ای دان / به هر یک ذره در صد مهر تابان» (لاهیجی ۱۴۴)

همه موجودات آینه‌های چهره‌ی حق تعالی هستند:

«از قَمّه عرش تا به ایوان سماک / وز طارم چرخ تا به مطموره‌ی خاک

هر ذره که هست آینه‌ی خورشیدست / در دیده‌ی آن کو نظری دارد پاک» (جامی ۱۴۲)

«به عقیده متصوفه، تمامی کیهان مجموعه‌ی آینه‌هایی است که در آن ذات حق، به اشکال مختلف نمایان می‌شود و به درجات مختلف، اشعه‌ی ذات یکتا را بازمی‌تاباند. آینه‌ها نماد امکاناتی هستند که

ذات خداوند در اختیار دارد تا متجلی شود. امکاناتی منبعث از فضیلت بی‌متناهی‌اش. این است مفهوم اصلی آینه. در ضمن آینه‌ها مفهومی کیهان‌شناختی دارند. مفهوم جوهری تأثیرپذیر در مقابل عمل خالص». (شوالیه و گربران ۳۲۳)

دیوارهای آینه‌ای گنگ دژ و ماکوندو، ویژگی الهی و مقدس دارند. آینه ابزار اشراق است. در واقع نماد فرزانی و آگاهی است. آینه‌ی پوشیده از گرد و غبار، آینه‌ی روحی مکدر از جهالت است.

### ب) ماکوندو و شهر مسین

شهر ماکوندو از نظر فراواقعی بودن با شهر مسین نیز قابل مقایسه می‌باشد؛ شهر مسین، نماد شهر دست نیافتنی و ناشناخته است. قدمت این شهر به سالیان بسیار دور می‌رسد و سرزمین قصه‌های هزار و یک‌شب است. باید توجه داشت که یکی از قصه‌های هزار و یک‌شب از منابع آغازین گارسیا مارکز در نویسندگی می‌باشد. مارکز در خاطرات خود می‌نویسد: اولین کتابی را که در قفسه‌ی خاک‌آلود انباری پیدا کردم و خواندم کتاب ورق و ناقصی بود که تأثیر عمیقی بر من گذاشت. سال‌های بسیار زیادی گذشت بی‌آنکه بدانم آن کتاب هزار و یک‌شب بوده است. همچنان به نظرم می‌آید، داستانی که از همه بیشتر دوست داشتم - یکی از ساده‌ترین و کوتاه‌ترین داستانهایش را خوانده بودم - در تمام عمرم بهترین داستان بوده است (گارسیا مارکز، زیستن برای بازگفتن ۱۲۲).

در روایات ایرانی تصویر شهر مسین به‌گونه‌های مختلف ذکر شده است. در شاهنامه فردوسی به نام دژ روئین و روئین دژ، که پناهگاه و تختگاه ارجاسب تورانی بود و خواهران اسفندیار را در آنجا زندانی کرد و اسفندیار پس از گذر از هفت خوان، آنجا را تسخیر نمود. این دژ به‌صورت اشکال گوناگون در دوره‌های مختلف ظاهر گشته است. انتخاب مس با این اندیشه مطابقت دارد که: «طلا فلز نامیرایی و آهن فلز نیروهای زمینی زیانکار و مس، بعد از طلا فلز فساد‌ناپذیر است» (دلکوری ماری و دیگران ۱۷۷).

### ج) ماکوندو و ورجمکرد

نام بردن از سرزمین آینه‌ای و بلورین ماکوندو در خواب با صدای غیبی، یادآور دستورساخت «ورجمکرد» از سوی اهورامزدا به جمشید، برای در امان ماندن از طوفان برفی است که این‌ندا، نیروی آسمانی و معنوی می‌باشد.

در بخش دوم وندیداد چنین آمده است که، پس از گذشتن مدتی از دوران طلایی پادشاهی جمشید، اهورامزدا وی را از آمدن زمستانی هولناک آگاه می‌سازد که طی آن از قله‌ی کوه‌ها تا عمق رودخانه‌ها پوشیده از برف خواهد شد. پس از این زمستان هولناک، گرمای هوا سبب آب شدن برف‌ها شده و سیلی

بزرگ روان خواهد شد و نسل موجودات را تباه خواهد کرد. برای پیشگیری از این رویداد تلخ، جم به فرمان و راهنمایی اورمزد، «ور» را در «ایران ویج» می‌سازد. «پس تو ای جم آن «ور» را بساز هر یک از چهار برش به درازای اسپرسی برای زیستگاه مردمان و هر یک از چهار برش به درازای اسپرسی برای اصطبل گاوان و گوسفندان» (دوستخواه ۶۶۹). شیوه‌ی نابودی دنیا و تمدن انسانی، پیش از ساختن ور جمکرد با سرما و بوران و زمستان کشنده است؛ اما در ماکوندو، پیش درآمد نابودی، با رشد نفس‌گیر و غیرطبیعی علف‌های هرز درهمه جای شهر، هجوم کشنده‌ی عنکبوت‌ها، موریانه‌ها و مورچه‌های سرخ آغاز می‌شود و به پیروی از داستان‌های کهن، نابودی کامل با توفان و سیل است که یادآور توفان نوح در تورات و قرآن کریم می‌باشد. در صد سال تنهایی شیوه‌ی نابودی ماکوندو چنین توصیف می‌شود:

«اتاق از گرد و خاک، گرما، موریانه، بید، و مورچه‌های سرخ پر شد و چیزی نمانده بود، دانش موجود در کتاب‌ها و نوشته‌ها را به خاک تبدیل کنند. خانه در مدتی کمتر از یک روز به سبب قدمت و کهنگی ویران شد. خزهی نرمی دیوارها را پوشاند و علف‌های هرز از میان سیمان کف ایوان گذشت و آن را هم چون شیشه‌ای ترکاند. ساکنان خانه، مورچه‌ها را می‌دیدند که از طرف باغ به خانه هجوم می‌آورند و گرسنگی باقی‌مانده از ماقبل تاریخ خود را با جویدن تخته‌های خانه برطرف می‌کنند. همین مورچه‌ها آخرین آتورلیای این خاندان را طعمه‌ی خود کردند. ماکوندو در معرض گرد باد هراس‌آور قرار گرفته بود و گرد و خاک و ویرانی در آن به چشم می‌خورد انگار در مرکز توفان نوح قرار داشت.»

(گارسیا مارکز، صدسال‌تنهایی ۴۸۶-۵۹۹)

#### پیری مرموز با دانشی بی‌پایان

در آثار عرفانی، پیردانا در رویاها در هیأت ساحر، طبیب، روحانی، معلم، استاد و یا هرگونه مرجعی ظاهر می‌شود. این صورت مثالی همواره در وضعیتی ظاهر می‌شود که بصیرت، درایت، پند عاقلانه و اتخاذ تصمیم مهمی، ضروری است؛ اما شخص به تنهایی توانایی آن را ندارد و این صورت مثالی این کمبود را با محتویاتی جبران می‌کند که برای پر کردن خلاء ضروری‌اند (یونگ، چهار صورت مثالی ۱۱۲). این پیر خردمند همیشه وقتی حاضر می‌شود که قهرمان به وضعی سخت و چاره‌ناپذیر گرفتار آمده و حتی دل به مرگ نهاده است؛ آن‌چنان که تاملی از سر بصیرت با فکری بکر، می‌تواند وی را از تنگنا نجات دهد؛ «اما چون به دلایل درونی و برونی، قهرمان، خود توان انجام آن را ندارد برای جبران این کمبود، معرفت مورد نیاز به صورت فکری مجسم یعنی در غالب همین پیر دانا و یاری دهنده جلوه‌گر می‌شود» (۱۱۴). در ادبیات عرفانی ایران، پیر در نقش حامی و رهایی بخش انسان نیازمند و به بن بست رسیده، هم در رویا و خیال و هم در هوشیاری و آگاهی ظهور می‌کند و حکم اکسیری را

دارد که موجبات تحول روح و جان این انسان سرگردان را فراهم می‌کند. در *منطق الطیر*، هدهد، پیرکیمیگر است که مرغان را به سوی سیمرغ هدایت می‌کند و سرانجام در این سفر طاقت فرسا، موفق می‌شود سی‌مرغ را به مقام فنا و بقا رسانده سیر کمال انسانی را به مبدأ متصل کند.

«هر که چشم دولتی بر وی فتاد / جانش در یک دم به صد سر پی فتاد

تا نیفتد بر تو مردی را نظر / از وجود خویش کی یابی خبر

پیر باید راه را تنها مرو/ از سر عمیا در این دریا مرو» (عطار ۱۶۹۹)

از نظر یونگ، ظهور پیر در داستان همواره در وضعیتی رخ می‌دهد که بصیرت، پند عاقلانه و اتخاذ تصمیمی مهم، ضروری است. اما این انسان در مانده به تنهایی، توانایی نیل بدان را ندارد و این صورت مثالی، کمبود شخص در مانده را پرمی‌کند و با تجلی خود، او را از مخمصه می‌رهاند (شایگان فر ۱۵۴). در سرزمین ماکوندو نیز شالوده‌ی زندگی، حضور پیر خردمند، ملکیداس<sup>۱</sup> است. این پیر، پایه و اساس رمان *صد سال تنهایی* است. گویی که سرزمین ماکوندو، انسان است و پیر، قلب تپنده‌ی آن می‌باشد و سرنوشت و تقدیر ازلی مثل خون در رگ‌های ماکوندو و مثل نفس در شش‌ها، جاری است. سایه‌ی پر رنگ پیر بر ماکوندو، گویا خلأ و کمبود داستان را پرمی‌کند و رمان را به سوی کمال و بینش و آگاهی پیش می‌برد. او یک کولی است برای ماکوندو کالاهای نو می‌آورد و آنها را با تکنولوژی‌های جدید آشنا می‌کند. او نخستین کسی است که باعث ارتباط ماکوندو با دنیای بیرون می‌شود. در این اثر پیر، ساخته و پرداخته‌ی ذهن برتری طلب مارکز است. اعتبار بیشتر داستان‌های مارکز با وجود پیری دانا تثبیت می‌شود. مثلاً نقطه شروع رمان «*توفان برگ*» پیرمردی است که نوه‌اش را به تشیع جنازه می‌برد؛ رمان «*کسی به سرهنگ نامه نمی‌نویسد*» با پیرمردی در حال انتظار شروع می‌شود و «*صد سال تنهایی*» هم با پیرمردی که نوه‌اش را به بازار می‌برد تا ببیند یخ چیست، آغاز می‌گردد. در اندیشه‌ی خلاق مارکز، پیر جایگاه ویژه و ممتازی دارد. در داستان‌هایش به صورت غیر مستقیم و مکرر هشدار می‌دهد که بی‌توجهی به فکرو تجربه‌ی انسان‌های پیر و خردمند، پایانی جز شکست و سقوط ندارد.

#### ملکیداس کیمیگر

کیمیا خواه باطنی و خواه عملی، کمال را در هر چیزی جستجو می‌کند که در فرایند کیمیا گری، اکسیر یا حجرالفلاسفه با اثرکردن در طبیعت پست ماده، آن را به کمال خود رهنمون می‌نماید. در کیمیای باطنی، این قدرت نظر انسان کامل است که نقش اکسیر را بازی و خاک را به کیمیا بدل می‌کند؛ ولی در کیمیای عملی، مواد معدنی، نباتی یا حیوانی طی فعل و انفعالات شیمیایی این نقش را

<sup>1</sup> Malciades



ایفا می‌نمایند. در طی تاریخ، ملل و اقوام مختلف به اهداف گوناگون کیمیاگری توجه داشتند. «کیمیاگری نزد دائئوئیست‌های چینی که مدافع اصالت فرد بودند و به امکان فنا ناپذیری او حتی فنا ناپذیری جسمش باورداشتند، با هدف کشف اکسیر فنا ناپذیری صورت می‌گرفت؛ درحالی که در غرب هدف تنها تبدیل فلزات پست به طلا بود» (رنان، ۱۹۳، ۱۹۲). بنابر نظریه‌ی ماده‌الموارد ارسطو، کیمیا برآن بود که فلزات پست را به طلا تبدیل کند و بر همین اساس به اکسیر حیات اعتقاد پیدا کرده بودند که رمز جاودانگی به‌شمار می‌رفت. این‌گونه باورها تا سده‌ی بیست و یکم هم ادامه یافته است (یاحقی، ۶۸۵، ۶۸۶). ولی عرفا برداشت دیگری از این علم داشته‌اند. عرفا کیمیاگری را روشی برای ارتقای ویژگی‌های انسانی و ساخت انسان کامل می‌دانستند. دراندیشه‌های عرفانی، مفهوم انسان کامل و کیمیا، ارتباطی تنگاتنگ و همیشگی دارند. هر چند رسیدن به انسان کامل یکی از اهداف عرفان است، اما کیمیا در اغلب دیدگاه‌های عرفانی به مثابه‌ی مسیری برای دستیابی به رمز و راز خلقت تعریف می‌شود که بدون آگاهی از این حقایق، حصول انسان کامل میسر نیست. در چشم انداز تاریخ ادیان می‌توان گفت که انسان با کیمیاگری، کمال اصلیش را باز می‌یابد که فقدانش الهام بخش بسیاری افسانه‌های تراژیک در سراسر جهان است. در نظر کیمیاگر، انسان آفریننده است چون طبیعت را احیا می‌کند و بر زمان چیره می‌شود و آفرینش الهی را به کمال می‌رساند. مولانا، حق تعالی را کیمیاگری توانمند می‌داند که از محبت روح و جان او، تمام مس‌رنج‌ها و سختی‌ها به طلای آسایش تبدیل می‌شود:

«زهی این کیمیای حق که هست از مهرجان او / که عین ذوق و راحت شد همه رنج و تعب مارا»  
(مولوی، ۵۰)

مولانا معتقد است انوار الهی مس وجودی انسان را به زر ناب تبدیل می‌کند:

«مس چو کیمیا شود از نور ذوالجلال / این بوالعجب صناعت و این طرفه کیمیاست» (۱۱۶)

مولوی نخستین کیمیا را خداوند می‌داند:

«کفر و ایمان عاشق آن کبریا / مس و نقره بنده آن کیمیا» (زمانی، شرح جامع مثنوی

معنوی ۱، ب ۲۴۴۶)

پس از خداوند، انسان‌های کامل و عارفان، کیمیاگرند:

«بد چه باشد مس محتاج مهان / شیخ که بود کیمیای بی‌کران

مس اگر از کیمیا قابل نبد / کیمیا از مس هرگز مس نشد» (۲د، ب ۳۳۴۳، ۳۳۴۴)

درسرزمین ماکوندو اولین کیمیاگر، ملکیداس است که می‌کوشد وجود انسان‌ها را با خودشناسی به کمال برساند. این پیر مرموز در آغاز پیدایش دهکده‌ی آینه‌ای، علم و دانش را به این سرزمین می‌آورد.

«کولی درشت اندامی به نام ملکیداس که ریش‌های بلند و دست‌های کوتاه هم چون گنجشک داشت از روی لوحه‌ای، آهنربا را با عنوان هشتمین اکتشاف عجایب کیمیاگران مقدونیه به ساکنان دهکده معرفی کرد» (گارسیا مارکز، صد سال تنهایی ۱). ملکیداس برای این که بتواند به هدف خود دست یابد، کوشش بسیار می‌کند؛ او پدیده‌های بی‌نظیر علمی را برای مردم توضیح می‌دهد و دانایی و توانایی را در این سرزمین پایه‌گذاری می‌کند. «ملکیداس، طرحی از هفت فلز به نشانه‌ی هفت سیاره، چند عبارت ریاضی از جمله فرمول موسی و زوسیموس برای طلاسازی و روش کار با علم کبیر به منظور تهیه اکسیر کیمیاگری را نیز در اختیار خوزه آرکادیو قرار داد» (۱۹). از آنجا که اهل سفر است حاصل دیده‌ها، شنیده‌ها و ریاضت‌هایش را به پایه‌گذار شهر آینه‌ای، خوزه آرکادیو می‌آموزد و بیش مردم شهر را بردنیای برتر، می‌گشاید. او مانند درویشان در لباس سنتی و ساده در میان مردم زندگی می‌کند. آن مرد شگفت‌انگیز که ادعا می‌کرد سرنخ همه‌ی پیشگویی‌ها و معماهای «نوستراداموس»<sup>۱</sup> را به دست آورده است، علی‌رغم آگاهی از اسرار دنیا همواره ظاهری اندوهگین داشت. کلاهی سیاه و بزرگ بر سر می‌گذاشت و ردائی مخملی که می‌پوشید، یادآور قرن‌های گذشته بود. با این حال او هم انسانی متعلق به همین دنیا و گرفتار همان مشکلات ساده‌ای بود که گریبانگیر همه‌ی ساکنان کره‌ی زمین است ولی کسی راه مقابله با آن را نمی‌داند» (گارسیا مارکز، صد سال تنهایی ۱۸). این پیرمرد مرموز کسی است که دو بار مرگ را تجربه می‌کند. خوزه آرکادئو بوئنودیا «از چند کولی شنید که مکلیاداس بر اثر ابتلا به تبی شدید در سواحل سنگاپور در گذشته است. آنها همین‌طور به خوزه اطلاع دادند که جسد ملکیداس به اعماق دریای جاوه فرستاده شده است (۳۳، ۳۴). در مثنوی معنوی درباره مرگ ارادی می‌خوانیم:

«مرده گردم خویش بسپارم به آب / مرگ پیش از مرگ امنست از عذاب

مرگ پیش از مرگ امنست ای فتی / این چنین فرمود ما را مصطفی

گفت: موتوا کلکم من قبل ان / یأتی الموت تموتوا بالفتن» (زمانی، شرح جامع مثنوی

معنوی ۴، ب ۷۳- ۲۲۷۱)

مرگ اول او، مرگ ارادی و مرگ پیش از مرگ است. این مرگ حاصل کیمیاگری وجود است؛ یعنی از خواب به بیداری رسیدن. از مرگ به اشراق و خود آگاهی رسیدن؛ یعنی «موتوا قبل ان تموتوا». فلاسفه معتقداند که انسان باید در یک سیر صعودی از عالم شهادت بالا رود و در عالم عقل، مُثُل و اعیان اشیا را به چشم عقل ببیند و پس از آن سیر دیگری شروع شود که بازگشت و سیر نزولی است

<sup>1</sup> Nostradamus

و آن بازگشت به میان مردم و تعلیم آنهاست (داوری اردکانی ۲۵۷۹). مرگ ملکیداس در سواحل سنگاپور، بلوغ روانی را به همراه دارد. مواردی مانند زندگانی دوباره، رفتن به ماکوندو برای نجات ساکنان آن از شر بیماری طاعون فراموشی و کور دلی، جاودانگی روحانی تا پایان داستان و راهنمایی و هدایت بوئندیاهای دیگر در کشف اسرار و رموز کیمیاگری، از نتایج این بلوغ و تکامل است. در قسمتی از رمان آمده‌است: «ملکیداس جاودانه شد و خود او موضوع رستاخیزش را برای همه فاش کرد» (گارسیا مارکز، صدسال‌تنهایی ۱۱۰). زیرا ملکیداس قبل از مرگ می‌گوید: «من در سواحل سنگاپور به تب دچار شدم و مردم، من به جاودانگی رسیدم» (۱۰۹). در واقع در مرگ اختیاری «سالک با سلوک عرفانی به دگرذیسی روانی می‌رسد به نحوی که حیات تیره نفسانی به حیات تابناک طبیه تبدیل می‌گردد» (زمانی، میناگر عشق ۱۷۶).

#### بهبودی بیماری روان به دست پیر

قهرمان و محور اصلی داستان‌های عرفانی و صوفیانه، پیر و شیخی نهان‌بین است؛ رهرو باید در نگاه داشت دل شیخ بکوشد و اساس آن خوشنودی پیر است و گرنه اثر منفی آن را خواهد دید. در رمان صد سال‌تنهایی نیز قهرمان، ملکیداس پیر است که نادیده گرفتن وی در ماکوندو سبب شیوع بیماری فراموشی و از خود بیگانگی می‌شود. در رساله‌ی قشیرییه در اثبات این ادعا می‌خوانیم: «امام ابوسهل صلوکی می‌فرماید: هر که به استاد خود گوید چرا، فلاح از وی برخیزد» (قشیری ۵۸۵). وی با این سخن مریدان را از چون و چرا باز می‌دارد. «هر که دل پیران نگه ندارد، سگی را بر وی مسلط کنند تا او را برنجانند» (۵۸۷). تأثیر نفس گرم و دعای پیر در تصوف همیشه مهم بوده‌است: «عمرو بن عثمان، حسین منصور را دید چیزی می‌نویسد گفت: این چیست؛ گفت: قرآن را معارضه می‌کنم دعای بد کرد بر وی و مهجورش کرد. پیران گفتند: هر چه به حسین رسید از بلاها، همه به دعای آن پیر بود» (۵۸۹). در دفتر اول مثنوی معنوی در حکایت پادشاه و کنیزک، به نقش بی‌بدیل پیر اشاره شده است. پیری به شکل طبیب که به درمان بیماری روح و روان کنیزک می‌پردازد. نقش پیر به عنوان داروی شفابخش که انسان را از تمامی آلام و بیماری‌های جسمانی و روحانی می‌رهاند از جمله موضوعاتی است که عطار هم به آن اشاره کرده است و پیر را به عنوان کلیدی محسوب می‌کند که فتح باب مشکلات به وسیله او میسر است:

«گر تو را درد است پیر آید پدید / قفل دردت را کلید آید پدید

پاکبازان را که سلطان میکنند / از برای درد درمان میکنند» (عطار ۶۲)

در ماکوندو نیز نادیده گرفتن پیر به علت از خود بیگانگی و جهل، بیماری طاعون فراموشی یا همان کوردلی را بر آنها تحمیل می‌کند؛ با این همه باز هم این پیر جهانگرد زمانی که مردم ماکوندو به

بیماری طاعون فراموشی گرفتار شده بودند و می‌رفت تا مردم شهر در خواب و بی‌هوشی مطلق فرو روند، ناگهان از سفر مرگ در سنگاپور باز می‌گردد؛ او به صورت ناشناس به طرف خانه‌ی خوزه آرکادیو می‌رود؛ ولی خوزه، پیرمرد را فراموش کرده بود و در تردید بود که قبلاً او را می‌شناخته است (گارسیا مارکز، صد سال تنهایی ۸۰). ریشه‌ی بیماری مردم ماکوندو فراموشی و سردرگمی روانی، فراموشی ابتدا و انتها و چرایی وجود انسان است. این بیماری همان فساد و تباهی است که بر وجود انسان‌ها چنگ انداخته، و نفسی است که آلت بروز و ظهور یافته است.

«نفس از درهاست او کی مرده است / از غم بی‌آلتی افسرده است» (زمانی، شرح جامع

مثنوی معنوی ۳، ۱۰۵۳)

«استن این عالم ای جان غفلت است / هوشیاری این جهان را آفت است

هوشیاری زان جهان است و چو آن / غالب آید پست گردد این جهان» (زمانی، شرح جامع

مثنوی معنوی ۱، ۲۰۶۶)

این بیماری حکایت تنهایی انسان‌ها، نابودی عشق و انسانیت، انسان‌گریزی، تهی‌شدن از سلامت اخلاقی، بازگشت به سوی بی‌نظمی و مرحله‌ی بی‌شکلی و هیولایی است. «ویستاسیون» زن سرخپوست که پیش از ورود به ماکوندو، بیماری طاعون بی‌خوابی را تجربه کرده است نشانه‌های آن را چنین گزارش می‌کند: او شرح داد که بی‌خوابی اهمیتی ندارد بلکه مرحله‌ی هراس‌آور آن هنگامی است که شخص حافظه‌ی خود را از دست می‌دهد و به تدریج خاطرات دوران کودکی و پس از آن نام اجسام و موارد استفاده از آن را از یاد می‌برد. آنگاه نوبت به فراموش کردن نام خود و سرانجام فرورفتن به بیهوشی است. (گارسیا مارکز، صد سال تنهایی ۷۲، ۷۳). شفای مردم ماکوندو با داروی ملکیداس پیر، آغاز معرفت و اشراق است. زیرا ملکیداس مانند ساقی، بر دل‌های افسرده درب زندگانی گشوده‌است. دردیبوان حافظ موارد زیبایی از این دست را می‌بینیم که بیانگر باور خواجه بر ضرورت همراهی و دم مسیحایی پیر و توانایی این شخصیت بر درمان دردهای نفسانی است:

«برای آفتاب صبح امید / که در دست شب هجران اسپرم

به فریادم رس ای پیر خرابات / به یک جرعه جوانم کن که پیرم

به گیسوی تو خوردم دوش سوگند / که من پای از سر تو برنگیرم» (حافظ غ ۳۳۱)

ارشاد حکیمانه‌ی پیر طریقت، سالک را از عقبات و فراز و نشب‌های دشوار راه، نجات می‌دهد و

چراغ امید را در دل او می‌افروزد.

**دست نوشته‌هایی به زبان سانسکریت شامل تقدیر و سرنوشت هفت نسل**

«جفّ القلم بما هو کائن» این حدیث نمایانگر این است که تقدیر و سرنوشت ازلی، قطعی و جبری است. در ماکوندو نیز نیروی جبر است که زندگانی انسان‌ها را به سوی خود می‌کشد؛ پیر مرموز سرنوشت هفت نسل را با تمام ریزه‌کاری‌ها نوشته و کوشش هیچ کس نمی‌تواند نتیجه‌ی عکس بدهد؛ بلکه تدبیر و چالش‌های این قوم، همه اجرای کتاب نوشته شده‌ی زندگانی است. دلیل اصلی تاثیرگذاری ملکیداس، نوشتن کتاب مقدس پیشگویی اوست. او پس از اینکه مردم ماکوندو به مرض بی‌خوابی و فراموشی دچار می‌شوند، به ماکوندو بازمی‌گردد و آنها را به وسیله دارو شفا می‌دهد. این کار باعث می‌شود که به عنوان یک شخص مهربان و فداکار، مورد ستایش اهالی ماکوندو قرار گیرد و به اصرار اورسلا، در ماکوندو ماندگار شود. او در تمام دورانی که در ماکوندو زندگی می‌کند، قصد نوشتن یک کتاب خاص می‌نماید که زبانی خاص نیز دارد و رمزهای این کتاب همان تاریخ ماکوندو است که پس از صد سال آشکار می‌شود. در هر بخش از داستان، گهگاهی بخش‌هایی از رموز این کتاب آشکار می‌شود، اما در نهایت، ائورلیانوی دوم این کتاب را کاملاً ترجمه می‌کند و متوجه می‌شود که او آخرین فردی است که از ماکوندو باقی مانده است و آن زمان می‌فهمد که پیش‌گویی‌های ملکیداس همگی صحیح بوده‌اند و این پیر مرموز در کتاب مقدس تماماً به ماجرای ماکوندو و تاریخ آن پرداخته است. ملکیداس کیمیاگر و غیب‌بین، علوم سری را دریافت می‌کند. مثلاً نابودی هفت نسل را بر اثر دوری از حقیقت و تنهایی و غفلت و از خود بیگانگی، پیشگویی می‌کند و می‌گوید که: «ماکوندو به شهری پر نور تبدیل می‌شود ولی در خانه‌های بلورین آن هیچ نشانی از فرزندان خانواده‌ی خوزه یافت نخواهد شد» (گارسیا مارکز، صد سال تنهایی ۸۴).

«بند تقدیر و قضای مختفی / که نبیند آن به جز جان صفی» (زمانی، شرح جامع مثنوی

معنوی ۳، ۱۶۵۹)

به روایت قشیری: «آنچه مردمان را غیب باشد ایشان را ظاهر باشد و آنچه خلق را از معرفت مقصود بود، ایشان را از حق موجود بود. ایشان خداوندان وصال‌اند.» (۷۲۳)

ملکیداس پیر است که، هم دانش و هم مرگ را به ماکوندو می‌آورد؛ او خوزه آرکادیو بوئندیا را مجذوب مجموعه‌ای از اختراعات به ظاهر اعجاب‌آور دنیای خارج، از قبیل آهن ربا و ذره‌بین می‌کند. «خوزه آنچنان عاشق و دلبسته‌ی دانش می‌شود که بیش از پیش از واقعیت اجتماعی ماکوندو فاصله می‌گیرد و عاقبت کارش به جنون می‌کشد» (گارسیا مارکز، صد سال تنهایی ۲۵۶، ۲۵۷). این پیر، قضا و قدر حتمی و تکرارناپذیر بر این هفت نسل را به زبان سانسکریت نوشته و به رئیس ماکوندو، خوزه، می‌دهد: «ملکیداس سرنوشت خانواده را تا صد سال بعد پیش‌بینی کرده و همه‌ی رویدادها را شرح داده بود. برای نوشتن آن پیش‌بینی‌ها که حالتی شعرگونه داشت از زبان سانسکریت که زبان مادری او به

حساب می‌آمد، استفاده کرده بود» (۵۵۸). از آنجا که زبان سانسکریت زبان علمی و مقدس هندوان، و یکی از زبان‌های مهم هند و ایرانی، از شعب هند و اروپایی است و با زبان اوستا خویشاوندی نزدیک دارد، مارکز زیرکانه مهمترین و ارزشمندترین کتاب خود را به فرهنگ کهن هند و ایرانی پیوند داده و آن را به اشراق و کشف و شهود عارفانه مشرق زمین مستند می‌کند. درواقع زبان سانسکریت است که اسرارآمیز، سرنوشت هفت نسل خاندان بوئندیا را در خود نهفته است. دراین لوح پوستی، سرنوشت و تقدیر این خاندان از لحظهٔ آفرینش هستی تا لحظه‌ی خورده شدن آخرین فرد این خاندان توسط مورچه‌های سرخ و نابودی ماکوندو با طوفان و باران، نوشته شده است. «ملکیادس در گوشهٔ آزمایشگاه در حال نوشتن چیزهایی بود که برای دیگران قابل درک نبود» (۱۰۰). باور به جبر سرنوشت در آثار بسیاری از عرفای بزرگ ایرانی آشکار است. خواجه حافظ شیرازی می‌فرماید:

«در دایره‌ی قسمت ما نقطه‌ی تسلیمیم / لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو

فرمایی» (حافظ ۶۷۵)

### ۳- نتیجه گیری

در جهان ماشینی امروز، رئالیسم جادویی ساختار هستی‌شناسانه و عرفانی را تا حدودی در ادبیات داستانی زنده کرده است. به گونه‌ای که می‌توان آن را ریزه خوار سفره‌ی عرفان و تصوف دانست، شاخه‌ای جوان از درخت تنومند و بارآور سمبولیسم عرفانی که از آمیختن یک دست و ماهرانه‌ی واقع‌گرایی اجتماعی و سیاسی و اسرار فراواقع‌گرا تشکیل شده است. مقاله‌ی حاضر به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی به بررسی رد پای اندیشه‌های عرفانی مشرق‌زمین به‌خصوص عرفان ایرانی-اسلامی در رمان «صد سال تنهایی» گابریل گارسیا مارکز پرداخت و تلاش نمود که ثابت کند، اندیشه‌های عرفانی مشرق‌زمین به‌خصوص عرفان ایرانی-اسلامی، نقش بسزایی در آفرینش رمان «صد سال تنهایی» گابریل گارسیا مارکز داشته است. که نتایج ذیل حاصل این پژوهش می‌باشد:

۱- آفرینش سرزمین خیالی ماکوندو در مقابل سرزمین‌های مثالی جغرافیای عرفانی مشرق زمین و ایران. همانند گنگ دژ، ورجمکرد، قلعهٔ مسین، دژهوش ربا و ... مارکز مانند عرفای ایرانی، حوادث قلمرو نفس و درون و روح انسان را به سرزمین مثالی یا اقلیم هشتمی به نام ماکوندو کشانده است که قدرت‌ذهنی و خیال‌پردازی نویسنده دراین چهارچوب ستودنی و بی‌نظیر می‌باشد.

۲- شهر خیالی ماکوندو، با بسیاری از دژها و شهرهای اسطوره‌ای مشرق‌زمین قابل مقایسه است؛ دیوارهای آینه‌ای گنگ دژ و ماکوندو، ویژگی الهی و مقدس دارند. آینه ابزار اشراق است. در واقع نماد فرزاندگی و آگاهی است. شهر ماکوندو از نظر فراواقعی بودن با شهر مسین نیز قابل مقایسه می‌باشد؛

شهرمسین، نماد شهر دست نیافتنی و ناشناخته است؛ سرزمین قصه‌های هزار و یک‌شب، که یکی از قصه‌های آن از منابع آغازین گارسیا مارکز در نویسندگی می‌باشد. نام بردن از سرزمین آینه‌ای و بلورین ماکوندو در خواب با صدای غیبی، یادآور دستورساخت «ورجمکرد» از سوی اهورا مزدا به جمشید برای در امان ماندن از طوفان برفی است؛ که این ندا نیز ندایی آسمانی و معنوی می‌باشد.

۳- حضور ملکیداس پیر و تأثیر او بر روی انسان‌ها، در نقش طبیب بیماری‌های نفس، مصداق پیر آثار عرفانی است که در پی درمان بیماری‌های نفس، به صورت خرد جمعی و نفس ناطقه می‌کوشید مایه‌های معنوی را در وجود انسان‌ها تقویت کرده و آنان را به سوی آگاهی و کمال پیش ببرد.

۴- اجرای مقدرات و نوشته‌های کتاب زندگی یا لوح محفوظی، که ملکیداس پیر به زبان سانسکریت نوشته است؛ و تدبیر و تلاش ساکنان ماکوندو برای پیکار با این مقدرات، می‌تواند مصداق حدیث «جف القلم بما هو کائن» باشد. سرنوشت ازلی و جبر تقدیر و محکومیت انسانها در زندگی.

۵- مرگ ارادی ملکیداس پیر یا مرگ پیش از مرگ، «موتوا قبل ان تموتوا». این مرگ به معنی بلوغ روانی و به بیداری رسیدن است. در مرگ اختیاری سالک با سلوک عرفانی به دگردیسی روانی می‌رسد. «ملکیداس جاودانه شد و خود موضوع رستاخیزش را برای همه فاش کرد».

۶- نابودی فرسایش نیروی انسانی شرور در ماکوندو با توفان نوح، یادآور توفان نوح در تورات و قرآن و «ورجمکرد» در اسطوره‌های ایرانی می‌باشند که همه، اسطوره‌هایی فرجام شناختی‌اند. این نابودی در حقیقت، ترسیم فلسفه‌ی مرگ و رستاخیز و بازگشت به جهان حقیقی می‌باشد.

## References

- Asadie Majd, Fazel. "The place of imagination in the epistemology of romanticism and Islamic mysticism". *Research foreign languages*. No. 37(2008): 5-33
- Attar Neyshabouri, Fariduddin. *Mantiq al-Tair*. Seyed Sadegh Goharin. Fourteenth Edition, Tehran: Scientific and Cultural Press, 1999.
- . *Mosibat Name*. edited by Timur Borhan Limoudi. First Edition, Tehran: Sanaei Press, 2004.
- Baker, Suzanne. "Binarisms and Duality: Magical Realism and Post colonialism", *SPAN*, no.36(1993): 82-87

- Corbin, Henry. *Land of the Kingdom*. translated by Ziauddin Dehshiri. Tehran: Tahoori Press, 2004.
- Davari Ardakani, Reza. *What is Philosophy*. Tehran: Naghshe Jahan Press, 2013.
- Delcory, et al. *The World of Mythology*. translated by Jalal Sattari. Third Edition, Tehran: Markaz Press, 2008.
- Dobokor, Monique. *The Living Symbols of John*. translated by Jalal Sattari. Tehran: Markaz Press, 1994.
- Ferdowsi, Abulqasem. *Shahnamah*. Jules Mohl. Tehran: Sokhan press, 1983.
- Fotouhi, Mahmoud. *Belagate tasvir*. Tehran: sokhan, 2006.
- Garcia Marquez, Gabriel. *The Smell of a Goya Tree*. translated by Lily Golestan. Safia Rouhi. First Edition, Tehran: NshreNow Press, 1983.
- . *The Best Short Stories*. translated by Ahmad Golshiri. First Edition, Tehran: Negah Press, 2005.
- . *Living to Tell the Tale*. translated by Nazanin Nozari. Tehran: Caravan Press, 2003.
- . *One Hundred Years of Solitude*. translated by Kiomars Parsai. Tenth edition, Tehran: Ariaban Press, 2007.
- Gibert, Rita. *Seven Voices*. translated by the great Nazi. First Edition, Tehran: Agah Press, 1978.
- Gosheiri, Abu Ali Abdul Karim bin Hawazan Osmani. *translation of Qashiri's treatise*. Badi 'al-Zaman Forouzanfar. Tehran: Scientific and Cultural Press, 2006.
- Hafiz, Shamsuddin Mohammad. *Divan Hafez*. Khalil Khatib Rahbar. Fifty-ninth edition, Tehran: Safi Alisha Press, 2020.
- Homayoun Katouzian, Mohammadali. "The Style of Marquez and Magic Realism", *Iran-e Fardan*, no.2(1994): 117-130.



- Jami, Abdul Rahman bin Ahmad. *Critique of the texts in the description of the map of the chapters*. with introduction and correction: William Chitik. Second Edition, Tehran: Research Institute of Iranian Wisdom and Philosophy Press, 2002.
- Knight, Jean and Gerbran, Allen. *Culture of Symbols*. translated by Soodabeh Fazaili. First Edition, Tehran: Jeyhun Press, 1999.
- Lahiji, Shamsuddin. *Mafatih al-Ijaz fi Sharh Golshan Raz*. fourth edition, Tehran: Zovar Press, 2002.
- Mirsadeghi, Jamal and Meimanat Mirsadeghi. *A Glossary of the Art of Story Writing*. Tehran: Mahnaz Press, 2009.
- Mirsadeghi, Jamal. *Rahnamaye Dastannevisi*. Tehran: Sokhan Press, 2011
- Molavi, Jalaluddin. *Koliat Shams*. correction by Badi-ol-Zaman Forouzanfar. third edition, Tehran: Amirkabir Press, 1984.
- Orshidi, Jahangir. *Mazdisna Encyclopedia*. Tehran: Markaz Press, 1999.
- Poornamdarian, Taqi. *Symbol and Symbolic Stories in Persian Literature*. Ninth Edition, Tehran: Scientific and Cultural Press, 2017.
- Rajabi, Akram, et al. "A Comparative Study of the Elements of Magic Realism in the Novels *Ei Reino de Este Mundo* and *Le Siecle des Lumieres* by Carpentier and *Bygone Days of the Elderly* by Dowlatabadi". *Research In Contemporary World Literature*, vol. 26, no. 2 (2021): 856-890.
- Renan, Colin A. *History of Cambridge Science*. translated by Hassan Afshar. First Edition, Tehran: Markaz Press, 1987.
- Samakar, Sima. "The secret of Marquez's sudden fame". *Fiction Literature Monthly. Eleventh year*. No. 69(2003): 5-10.
- Sarsangi, Majid. "A Comparative Study of *Taniko*, a Japanese Noh Drama by Zenchico and *He Who Says Yes/ He Who Says No* by Bertolt Brecht". *Research In Contemporary World Literature*, vol. 26, no. 2(2021):514-547.

- Satari, Jalal. *The World of Mythology, Myth in the Western World and Islam*. Tehran: Markaz Press, 2020.
- Seyed-Hosseini, Reza. *Literary Schools*. Tehran: Negah Press, 2005.
- Shayganfar, Hamidreza. *Literary Criticism*. Tehran: Nashrdastan Press, 2017.
- Suchkov, Boris. *A History of Realism*. translated by Mohammadtagi Faramarzi, Tehran: Tondar press, 1983.
- Yahaqi, Mohammad Jafar. *Culture of Myths and Fiction in Persian Literature*. Tehran: Contemporary Culture Press, 2007.
- Yung, Carl Gustav. *Yang's theoretical principles and method of analytical psychology*. translated by Farzin Rezaei. Tehran: Arjmand, 2020.
- . *Archetypes Four (Mother, Trickster, Spirit Rebirth)*. translated by Parvin Faramarzi, Mashhad: Astane Godse razavi, 1997.
- Zamani, Karim. *Comprehensive Description of Masnavi Manavi*. Eleventh Edition, Tehran: Ettelaat Press, 2007.
- . *Minagare Eshgh*. sixth edition, Tehran: Nashrni Press, 2007.
- Zarshenas, Shahriar. "A Look at the Two Circles of Crisis Literature and the Decline of Kafka and Marquez". *Fiction Literature Monthly*. Tenth year. No. 63(2002): 6-15.